



گستره علم غیب از دیدگاه عهدین و قرآن

سیدامین موسوی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۹/۰۱

تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۰۲/۲۰

چکیده

هرچند اعتقاد به غیب و آگاهی از آن، مورد اتفاق ادیان الهی است و یکی از مسائل اساسی علمی و کلامی ادیان آسمانی به شمار می‌رود، اما گستره علم غیب به خاطر پیچیدگی، مورد نزاع و گفت‌وگوی پیروان ادیان آسمانی است. بر اساس دیدگاه عهدین و قرآن، خداوند به امورات گذشته و آینده، عالم است و او همه‌چیز را پیش از خلقتش پیش‌بینی کرده است. هم‌چنین علم غیب انبیا و اولیا که واسطه فیض خداوندی‌اند، مورد نزاع است. گروهی بر این اعتقادند که آن‌ها با تعلیم الهی، به برخی اسرار غیبی اطلاع می‌یابند. و برخی قلمرو علم غیب را از آن‌ها نفی کرده و اعتقاد به علم غیب برای غیر خداوند را موجب شرک و کفر می‌دانند. با بررسی دقیق ادیان الهی، به این نتیجه می‌رسیم علاوه بر آگاهی خدا از غیب، پیامبران و اولیای او نیز به غیب آگاهند.

واژگان کلیدی

غیب، علم غیب، گستره علم غیب، عهد قدیم، عهد جدید، قرآن.

مقدمه

در ادیان آسمانی، علم غیب به دو گونه مورد بحث قرار می‌گیرد: برون‌دینی و درون‌دینی. بحث برون‌دینی‌اش، با حس‌گرایان و تجربه‌گران است. آن‌ها ادراک بشری را محدود به حس و تجربه می‌دانند و منکر ادراک غیبی‌اند. علم غیب با این رویکرد، از حوزه بحث خارج و مربوط به مباحث «شناخت‌شناسی» است. بحث درون‌دینی علم غیب، در محدوده ادیان آسمانی است که به پرسش‌هایی چون: گستره آن در چه حد است؟ آیا گستره آن محدود به ذات اقدس الهی است یا انبیا و اولیا هم از آن اطلاع دارند؟ و در صورت اطلاع آن‌ها از غیب، گستره آن تا چه حد است؟ پاسخ می‌دهد.

در این مقاله سعی بر این است که علم غیب خداوند، انبیا و اولیا با بیان اقوال و نظریات و تنقیح و تبیین مطالب در هر یک از عهدین و قرآن، با ادله آن‌ها مورد بررسی و نظریات مخالفان مورد نقض و ابرام قرار گیرد.

مفهوم‌شناسی

واژه «علم» در لغت به معنای دانستن، یقین کردن، دریافتن (فیومی، ۱۴۰۵ق، ۲: ۴۲۶) و ادراک کردن (اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۸۰) و «غیب» در لغت به معنای شک و تردید، پنهان و مخفی، ناپیدا، دوری، جدا گردیدن، راز، غایب شدن و ناپدید گردیدن است (ابن‌منظور، ۱۴۱۵ق، ۱: ۶۵). و در اصطلاح، «غیب» آن است که از حواس غایب باشد و انسان یا به تحلیل فکری و عقلی و یا به خبر قطعی از جانب خدا و رسولانش آن را درک کند و یا به صورت سر پوشیده باقی می‌ماند و انسان از درک آن عاجز است و آن را جز خدا کسی نمی‌داند (مراد، ۱۴۲۴ق: ۱۶). بنابراین علم غیب، یعنی آگاهی بر چیزهایی که بیرون از دید و حواس ظاهری ماست؛ خواه به حوادث گذشته مربوط باشد و یا آینده. علم غیب، حقیقتی است که همانند آگاهی بر امور ظاهری، برای تمام افراد بشر ممکن و مقدور است. هرگاه کسی از حوادث گذشته و یا آینده که فعلاً قابل رؤیت نیستند، تنها از رهگذر دانایی که از سرچشمه غیب و شهادت خبر می‌دهد، آگاهی حاصل کند و یا از طریق دانش و خرد مطلع گردد، چنین علمی نیز از علم غیب به شمار می‌رود و هیچ مانعی در تحقق آن وجود ندارد (امینی، ۱۴۱۶ق، ۵: ۸۰).

علم غیب خداوند در عهدین و قرآن

گرچه در نگرش برخی صفات الهی، بین عهدین و قرآن تفاوت اساسی وجود دارد، درباره علم نامتناهی الهی بین آن‌ها هماهنگی است و علم غیب خداوند، ذاتی، مطلق و بدون وابستگی

به قید کم و کیف بوده و آن مانند علم به آشکار، از صفات ذاتی اوست. او دانای مطلق، آگاه به تمام اعمال و افکار بشر، عالم به همه چیزهای ممکن، قطعی و احتمالی و آگاه به تمام اتفاقات گذشته و آینده است. در منابع و متون دینی عهدین و قرآن، شواهد بسیاری برای اثبات این مسئله وجود دارد.

۱. علم غیب خداوند در عهد قدیم

در عهد قدیم، خداوند دانای مطلق است؛ به این معنا که او به همه چیز آگاه است. دانشمندان یهود در این باره گفته‌اند: کیفیت مافوق طبیعی علم و دانش الهی واضح است؛ حتی پیش از آن که موجودی در رحم مادر شکل گیرد، فکر او در حضور خداوند مکشوف است، حتی پیش از آن که فکری در ضمیر انسان پدید آید، این فکر در حضور خداوند آشکار است و حتی پیش از آن که انسان سخن بگوید، خداوند می‌داند در ضمیر او چیست. علم غیب به شیوه‌ای ناگسستنی، با صفت علم لایتناهی پیوسته است. علاوه بر آن که خداوند هر آنچه را بوده و هست، می‌داند، از آنچه بعداً به وقوع خواهد پیوست نیز اطلاع دارد و همه چیز به توسط ذات قدوس متبارک پیش‌بینی شده، پیش از آن که روی دهد... از این رو گفته‌اند: اگر ذات قدوس متبارک (هنگام خلقت جهان) پیش‌بینی نکرده بود که بعد از ۲۶ دوره، فرزندان اسرائیل تورات را قبول خواهند کرد، چنین کلامی را در تورات نمی‌گذاشت: «به فرزندان اسرائیل فرمان ده»، «با فرزندان اسرائیل سخن بگو» (برشیت ربا، ۱: ۶)... و یا این که چرا داستان دوازده جاسوس، بی‌درنگ بعد از شرح سعایت مریم^۱ از موسی آمده است؟ (سفر اعداد: ۱۲) به جهت این که ذات قدوس متبارک پیش‌بینی کرده بود که جاسوسان، مطالبی ناروا و افتراآمیز درباره سرزمین کنعان خواهند گفت؛ از این رو، برای آن که نگویند ما از مجازات بدگویی اطلاع نداشتیم، خداوند داستان جاسوسان را به داستان میریام پیوست، تا همه بدانند که بدگویی چگونه مجازاتی در پی دارد (کهن، ۱۳۸۲: ۳۹-۴۰).

شواهد فراوانی در کتاب مقدس عهد قدیم بر گفتار اندیشمندان یهودی است که در آن خداوند گاهی توصیف به آگاهی از اعمال انسان‌ها (مزامیر، ۱۳۹: ۱-۶)، بعضی مواقع به دانای افکار (اول سموئیل، ۷: ۱۶؛ اول پادشاهان، ۸: ۳۹؛ مزامیر، ۲۱: ۴۴)، گاهی هم توصیف به آگاهی

۱. مریم، دختر عمران خواهر موسی (علیها السلام) و یکی از هفت زن پیامبر قوم یهود است. در قوم یهود، پیامبری منحصر به مردان نبود، بلکه زنان نیز مقام نبوت داشته‌اند که «مادر» خوانده می‌شوند؛ همان‌طور که انبیای مرد «پدر» خوانده می‌شدند (مبلغی آبادان، بی تا، ۲: ۱۷۳).

همه امور ممکن، قطعی و احتمالی و عالم به اتفاقات واقعه در گذشته و آینده (دانیال، ۲۲: ۲؛ اشعیا، ۹: ۴۲) و گاهی توصیف به پیش‌بینی قطعی آینده شده است (اول شموئیل، ۱۰: ۱۳-۲۳؛ یرمیا، ۳۸: ۱۷-۲۰).

۲. علم غیبِ خداوند در عهد جدید

علما و محققان عهد جدید، هم‌چون دانشمندان عهد قدیم، خداوند را دانای مطلق می‌دانند. هنری تیسن در این باره گفته است: علم خدا را حد و مرزی نیست. او از ازل همه‌چیز را به طور کامل درباره خود و درباره سایر امور می‌داند؛ خواه این امور واقعی باشند یا احتمالی، خواه گذشته باشند، یا حال و آینده. او همه‌چیز را بدون واسطه و هم‌زمان و به طور کامل و حقیقتاً می‌داند. وجود نقشه و نظم و نظام در خلقت و وجود عقل در انسان، نشان‌دهنده علم مطلق خداست. این شواهد و نشانه‌ها در دنیای جان‌دار، دنیای بی‌جان در ارتباطات این دو جهان دیده می‌شود. عالی‌ترین مظهر آن، عقل انسان است. حضور مطلق خدا هم تأییدکننده علم مطلق اوست (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۲: ۱۰۸).

ول فارت پاننگ گفته است: وقتی ما از علم خدا سخن می‌گوییم، مقصود آن است که از میان همه مخلوقاتش چیزی از او پوشیده نیست. همه‌چیز در حضور اوست و او آن‌ها را در حضور خود دارد. این ضرورتاً به معنایی از علم و آگاهی که به انسان‌ها نسبت داده می‌شود، نیست (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۲: ۱۰۸).

موضوعی که در علم مطلق الهی میان علما و محققان پیرو عهد جدید مطرح است، علم ازلی الهی است که آیا خداوند درباره وقایع گذشته، حال و آینده پیشاپیش علم داشته است؟ جان کالوین گفته است: منظور ما از نسبت دادن علم ازلی به خداوند این است که همه‌چیز پیش چشمان او بوده‌اند و همواره پیش چشمان او باقی خواهند ماند، زیرا هیچ چیز نسبت به علم او، آینده یا گذشته نیست، بلکه همه‌چیز «حال» است و «حال» بودن همه‌چیز نسبت به علم او، به معنای یاد آوردن صورت‌هایی که پیش از آن در ذهن او شکل گرفته‌اند، نیست، آن‌چنان‌که ظاهر شدن صورت اشیا، در اذهان ما آن‌ها را به یاد ما می‌آورد، بلکه در واقع خداوند آن‌ها را می‌بیند، چنان‌که گویی واقعاً پیش روی او قرار دارند.

نلسون پایک در توضیح کلام کالوین می‌گوید: همه‌چیز برای خداوند «حال» است؛ به این معنا که او آن‌ها را می‌بیند، چنان‌که گویی آن‌ها واقعاً پیش روی او قرار دارند... این نکته آخر بسیار جالب است، کالوین نشان داده است، اگر کسی معتقد باشد خداوند همه‌چیز را می‌بیند، چنان‌که

گویی «واقعاً پیش روی او قرار دارند»، خود را به این رأی ملزم ساخته است که خداوند همیشه علم داشته است که در جهان طبیعت چه چیز رخ خواهد داد (پایک، ۱۳۷۴: ۲۵۷-۲۵۸).

دلیل علمای عهد جدید، کتاب مقدس است که خداوند را دانای مطلق دانسته و برای علم او حدّ و مرزی قائل نیست (رساله عبرانیان، ۴: ۱۳؛ انجیل متی، ۶: ۳۲) و هم‌چنین در عهد جدید، علم سابق یا علم پیش‌وایی، صفتی از صفات خدای تعالی دانسته شده که به تمام حوادث قبل از وقوعشان آگاه بوده است (اعمال رسولان، ۲: ۲۳؛ رساله اول پطرس، ۱: ۲) و این علم سابق خداوند ازلی است (اعمال رسولان، ۱۵: ۱۸).

۳. علم غیب خداوند در قرآن

بر حسب اعتقاد علما و اندیشمندان اسلام، علم غیب ذاتی و مطلق که برای آن حد و مرزی نیست، منحصر به فرد و مخصوص ذات اقدس پروردگار است، زیرا غیر از خدا آنچه در عالم آفرینش وجود دارد، فقیر بالذات بوده و دانش و توانایی خودشان را از خدا می‌گیرند؛ حتی برخی علمای اهل سنت، به خصوص گروه وهابیت پا را فراتر گذاشته، بر این باورند که علم غیب صفتی از صفات اختصاصی خداوند است و احدی از مخلوقات، هر چند به علم غیب تبعی، متصف به آن نمی‌شوند، (ابن عبدالوهاب، ۱۴۲۰ق، ۴۱) چون این امر با تنزیه باری تعالی منافات دارد. چیزی که مختص به خداست، محال است موجودی در آن راه پیدا کند (قمیصی، ۱۳۵۶ق، ۱: ب) و بر این اساس، اعتقاد به علم غیب را برای غیر ذات حق تعالی موجب کفر، شرک و طاغوت می‌دانند (ابن عبدالوهاب، بی تا، ۱: ۱۹۵؛ ابن باز، ۱۴۲۰ق، ۳: ۹۷).

عمده دلیل بر علم غیب مطلق خداوند در اسلام، آیات قرآن کریم است که گاهی خداوند را دانای غیب آسمان‌ها و زمین و افکار شمرده است. در سوره فاطر می‌فرماید: «ان الله عالم الغیب و الارض انه علیم بذات الصدور» (فاطر: ۳۸) و گاهی خداوند با صفات و نام‌های «عالم الغیب و الشهادة» (انعام: ۷۳)، «عالم الغیب» (سبأ: ۳) و «عالم الغیوب» (مائده: ۱۰۹) دانسته شده است. و در جای دیگر، کلیدهای خزانه‌های غیب را نزد او دانسته و می‌فرماید: «و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو...» (انعام: ۵۹).

علم غیب انبیا در عهدین و قرآن

با این‌که انبیا، واسطه فیض خداوند میان افراد بشر هستند، علم غیب آن‌ها مورد نزاع ادیان آسمانی است.

۱. علم غیب انبیا در عهد قدیم

در عهد قدیم، انبیا فقط رهبر مذهبی نیستند، بلکه اشخاصی‌اند که به وسیله روح‌القدس پر می‌شوند؛ چنان‌که حضرت موسی (علیه السلام) فرموده: «کاش همگی قوم خداوند، پیغمبر باشند و این‌که خداوند روح خود را به ایشان نازل گرداند» (سفر اعداد، ۱۱: ۲۹) و یا درباره شموئیل آمده است: «روح خداوند بر تو مؤثر شده، تو با ایشان نبوت خواهی نمود و متبذل به آدم دیگر خواهی شد» (اول شموئیل، ۱۰: ۶) و در کتاب میکاه بیان شده است: «به تحقیق، من با قوت از روح خداوند و حکم و جبروت او مملو هستم» (میکاه، ۳: ۹).

انبیا در اثر این روح، الهام می‌گرفتند و قدرت پیش‌بینی و پیش‌گویی داشتند و پیش از وقوع حادثه‌ای، اعلام داوری می‌کردند. در کتاب گنجینه‌ای از تلمود، روح‌القدس چنین توصیف شده است: اصطلاح روح‌القدس اغلب برای توصیف حال شخصی که دارای موهبت‌های عالی خاصی است، به کار می‌رود. پیش‌گویی و نبوت به معنای قدرت انسان در ابلاغ و تفسیر میل و اراده الهی، اثری است که روح‌القدس سبب و عامل آن است. و کسی که از روح‌القدس بهره‌ور است، دارای قدرت پیش‌بینی و پیش‌گویی است؛ از این رو گفته‌اند: مردان دوران پیشین که می‌توانستند از روح‌القدس استفاده کنند، نام‌هایی برای نوزاد خود می‌گذاشتند که نام‌ها، اتفاقاتی را که بعدها در طی زندگی آن نوزاد رخ می‌داد، پیش‌گویی می‌کردند. اسحاق برای دومین بار، یعقوب فرزند خود را برکت داد، زیرا به وسیله روح‌القدس پیش‌بینی کرد که در آینده فرزندان یعقوب در میان ملت‌های جهان به غربت و دربه‌دوری خواهند افتاد. و به این سؤال که: «چرا یعقوب وقتی زوجه‌اش راحیل را بوسید و به گریه افتاد» (سفر تکوین، ۲۹: ۱۱) چنین پاسخ داده شده است: یعقوب به وسیله روح‌القدس پیش‌بینی کرد که راحیل با او در یک مقبره دفن نخواهد شد. موسی (علیه السلام) به نیروی روح‌القدس پیش‌بینی کرد که فرزندان اسرائیل در آینده در معرض ظلم و جور ملل بت‌پرست قرار خواهند گرفت (کهن، ۱۳۸۲: ۶۶-۶۷).

بنابراین، در عهد قدیم پیامبران دارای روح‌القدس بوده و از غیب اطلاع داشتند و در بسیاری از اوقات، امورات آینده را بدون تمیز زمان مشاهده می‌کردند، چنان‌که حوادث و وقایع قریب‌العهد یا بعیدالعهد، یکسان به نظرشان می‌آمد؛ مثل خبر نجات یهود از آشوریان (اشعیا: ۱۱) و مثل خبر واقعه افاضه روح‌القدس در روز پنجاهم به روز قیامت (یوئیل، ۲: ۲۸-۳۲) و...

۲. علم غیب انبیا در عهد جدید

علم غیب انبیا در عهد جدید، در دو محور بحث می‌شود:

محور اول: علم غیب انبیای پیش از حضرت مسیح علیه السلام نظر عهد جدید درباره علم غیب انبیای پیش از عیسی علیه السلام همان نظر عهد عتیق است که انبیا با پر شدن از روح خدا، از دانش الهی برخوردار بودند و توانایی داشتند پیش از وقوع واقعه، داوری کنند و رؤیاهای نبوتی را تفسیر کنند؛ مثل حضرت یوسف و دانیال علیهم السلام که درک وقایع زمان حال و آینده داشتند و لذا پیش‌گویی وقایع آینده و مخصوصاً درباره مسیح و آمدن ملکوت از آن‌ها صورت گرفته است.

محور دوم: علم غیب حضرت عیسی علیه السلام علم غیب حضرت مسیح علیه السلام بر اساس اعتقاد دو نظام الهیاتی عهد جدید بر «عیسی‌بشری» و بنده بودن او و «عیسی‌الوهی» و هم‌ذاتی با خدا معین و مشخص می‌شود.

عهد جدید دو چهره کاملاً متفاوت از مسیح علیه السلام ارائه می‌دهد:

الف) در اناجیل هم‌نوا (متی، مرقس و لوقا) و نوشته‌های هم‌سو با آن‌ها، عیسی علیه السلام مخلوقی از مخلوقات (مکاشفه، ۳: ۱۴)، بنده‌ای از بندگان (انجیل متی، ۱۲: ۱۸؛ اعمال، ۳: ۲۶ و ۴: ۲۷) و پیامبری از پیامبران خداست (متی، ۱۳: ۱۳؛ لوقا، ۴: ۴؛ ۱۳: ۲۳). او هرچند در این بخش «فرزند خدا» خوانده شده است، قرائنی همراه آن است که نشان می‌دهد این فرزند بودن، صرفاً تشریحی و به معنای «بنده مقرب» یا بی‌واسطه بودن خلقت اوست؛ برای نمونه، وقتی فرشته خداوند نزد حضرت مریم (س) می‌آید و به او وعده فرزند می‌دهد و می‌گوید: «او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلا مسمی شود»، خود این کاربرد که به لفظ آینده است، نشان می‌دهد این «پسر بودن» ذاتی نیست. پس از این که مریم می‌پرسد: چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که من مردی نشناخته‌ام؟ فرشته پاسخ می‌دهد: «روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلا بر تو سایه خواهد افکند. از این جهت، آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد» (لوقا، ۱: ۳۰-۳۵)؛ پس این که پسر خدا خوانده شده، مخلوق بی‌واسطه خداست.

بنا بر این مینا، او همانند انبیای پیشین با پر شدن روح خدا، از دانش الهی برخوردار است و قادر دانایی علم غیب و پیش‌گویی‌ها خواهد بود و از سایر انسان‌ها متمایز می‌شود؛ لذا نویسنده مسیحی کریستوفر استید می‌گوید: در عهد جدید، دو تصویر مغایر از مسیح را به نمایش می‌گذارد. در اناجیل هم‌نوا، بی‌تردید او یک انسان است. او به واسطه اقتداری که با آن سخن می‌گفت، قدرت معجزه‌آسایش، پیش‌گویی‌هایی که محقق می‌ساخت، اعطای روح‌القدس، اعلام دوستی او با پدر، تولدش از باکره و بالاتر از همه برخاستنش از مردگان، از دیگر انسان‌ها متمایز بود (استید، ۱۳۸۰: ۲۹۲).

ب) در بخش دیگر عهد جدید، یعنی رساله‌های پولس و انجیل و رساله‌های یوحنا، مسیح شخصیت دیگری دارد. او موجودی ازلی و در واقع خود خداست که جسم گرفته و به شکل انسان درآمده و در میان مردم ساکن شده است (یوحنا، ۱: ۱ و ۱۴؛ فیلیپیان، ۲: ۵-۷). او پسر یگانه خداست که هم‌ذات با خداست (یوحنا، ۱۰: ۳۰ و ۱۴: ۹). او مخلوق خدا نیست، بلکه خود خالق همه چیز است (یوحنا، ۱: ۳).

کریستوفر استید می‌نویسد: انجیل چهارم، مسیح را موجود آسمانی که به زمین آمده، معرفی می‌کند؛ کسی که می‌تواند از «جلالی که نزد پدر پیش از خلقت جهان داشته است» (یوحنا، ۱۷: ۵) سخن بگوید... تجسد او به صورت ورود به جهان ما دیده می‌شود، نه به صورت تغییر شکل الوهی به بشری، یا یک آغاز دوباره، اما این روشن نشده است که این دیدگاه چگونه با واقعیت‌های پذیرفته شده تولد و نسبت انسانی او جور درمی‌آید. درست همین نقد را می‌توان درباره «مسیح ازلی» چنان‌که در رساله‌های پولس و رساله به عبرانیان تصویر شده (استید، ۱۳۸۰: ۲۹۲)، مطرح کرد.

بنا بر این دیدگاه، مسیح خود خداست که به شکل انسان درآمده، و شخصیتی نیست که پیام خدا را از طریق «وحی» و «الهام» دریافته باشد، بلکه خود خداست؛ پس واسطه‌ای در کار نیست. وقتی مردم خود خدا را می‌بینند، نیاز به پیام و پیام‌آور نیست (میشل، ۱۳۷۷: ۲۸). پس خدا خود را کشف کرده و مردم او را دیده و از او الگوبرداری می‌کنند؛ لذا می‌گویند: هر صفتی که با الوهیت مربوط گردد و به پدر یا روح القدس نسبت داده شده، می‌توان برای مسیح نیز به کار برد؛ از این رو، صفاتی چون علم مطلق و علم به وقایع آینده برای وی همچو پدر ثابت است (یوحنا، ۲: ۲۴ و ۲۵، ۱۶: ۳۰؛ قرنتیان، ۱: ۳۰).

۳. علم غیب انبیا در قرآن

در اسلام، علم غیب انبیا بر دو محور است؛ یکی علم غیب انبیا در احکام و مسائل دینی است که همه علما و مذاهب اسلامی حتی وهابیان در این باره هماهنگ بوده، که علاوه بر خداوند، انبیا نیز از غیب آن‌ها اطلاع دارند، چون جهل به آن‌ها موجب نقص در رتبه و نقض غرض خواهد بود (نجفی لاری، ۱۳۶۴: ۷). سید قطب می‌گوید: داننده غیب، خداوند است و هیچ‌کس را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد. فقط یک مورد استثنا شده است؛ آن هم آگاهی رسولان از غیب در حدود چیزی که در تبلیغ دعوت خداوند به مردمان کمک کند و این بخشی از غیب خداوند است (شاذلی، ۱۴۱۲ق، ۶: ۳۷۳۸). دیگری علم غیب انبیا، در موضوعات خارجی است که مورد نزاع علما و مذاهب اسلامی، مخصوصاً نزد عامه است و دارای سه دیدگاه متفاوت است:

دیدگاه اول: نظر برخی اشخاص و فرقه‌های اهل تسنن مثل وهابیت، منکر علم غیب انبیا، هرچند تبعی هستند و می‌گویند: غیب را جز خدای متعال، افراد دیگری ولو نبی مرسل، نمی‌داند و معتقدان آن را بر غیر خداوند، به کفر و شرک متهم می‌کنند، چون اعتقاد به آگاهی افراد دیگر از غیب، مستلزم این است که برای خدا در صفت «عالم به غیب» بودن، شریک قرار داده شود (ابن عبدالوهاب، ۱۴۲۰ق، ۴۱؛ ابن باز، ۱۴۲۰ق، ۳: ۹۷ و ۲: ۲۲)

عمده دلیل پیروان این دیدگاه که منکر علم غیب انبیا هستند و قائلان آن را متهم به شرک و کفر می‌کنند، آیاتی از قرآن کریم است که آن‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول: آیاتی‌اند که علم غیب را مختص خداوند دانسته و از دیگران نفی می‌کنند (نمل: ۶۵؛ انعام: ۵۹).

دسته دوم: آیاتی‌اند که انبیا، علم غیب را از خودشان نفی کرده‌اند (هود: ۳۱؛ انعام: ۵۰؛ اعراف: ۱۸۸).

با این دسته آیات نمی‌توان علم غیب را از انبیا نفی کرد، چون:

اولاً، این آیات با آیات دیگری (آل عمران: ۱۷۹؛ جن: ۲۶-۲۷) که علم غیب را برای انبیا اثبات می‌کنند، معارض است. شوکانی ذیل آیات سوره «جن» در پاسخ از سؤالی به این‌که: آیا به این دلیل قرآنی رسولان می‌توانند برای برخی از امتشان از غیب خبر دهند؟ گفته است: بلی و هیچ مانعی ندارد، و این اخبار از رسول گرامی اسلام ﷺ ثابت است و این امر بر افراد آگاه به سنت مطهر پوشیده نیست که رسول اکرم ﷺ از بعضی حوادث، اتفاقات و فتن‌هایی که تا روز قیامت رخ می‌دهد، خبر داده است (شوکانی، ۱۴۱۴ق، ۵: ۳۷۴).

بنابراین، جمع بین این آیات معارض به این است که علم غیب، اصالتاً و ذاتاً مال خداوند است و او مالک حقیقی آن است و او هر کس را بخواهد، تعلیم می‌دهد؛ لذا اختصاص داشتن علم غیب به خداوند، با تعلیم آن به برخی بندگان خود، هیچ‌گونه منافاتی وجود ندارد. چنانچه ابن حجر هیتمی گفته است: بین این آیات و علم انبیا به پاره‌ای از غیب، هیچ‌گونه منافاتی نیست، زیرا علم آنان به اعلان از جانب خداوند متعال است و این غیر از آن علمی است که از صفات ازلی و ابدی خداوند می‌باشد که از تغییر و تحول منزه است (هیتمی، بی‌تا: ۲۲۳).

ثانیاً، این آیات پاسخ از اندیشه‌های باطل و بی‌اساس کفار است که توقع بی‌نیازی مطلق، قدرت کامله و علم تمام و ذاتی بدون تعلیم و وحی الهی از انبیا داشتند و پیامبران این امور را از خود نفی می‌کردند و نفی این امور، هیچ‌گونه منافاتی با حصول آن‌ها در توان انسانیت ندارد (زحیلی، ۱۴۱۸ق، ۱۲: ۵۸).

ثالثاً، پیامبران علم و آگاهی محدود خودشان را با علم و آگاهی بی‌پایان خداوند مقایسه می‌کنند و علم خودشان را در برابر علم و آگاهی نامحدود خداوند ناچیز می‌بینند؛ لذا هر نوع علم و آگاهی را از خودشان نفی می‌کنند (رازی، ۱۴۱۸ق، ۱۲: ۱۶۳)، چون علم و آگاهی کامل از چیزی این است که از مجموع عللی که در طول زمان مایه پیدایش حادثه‌ای گردیده و حادثی که فعلاً با آن هم‌گام و هم‌زمان است، آگاهی پیدا شود و چنین علمی از توانایی بشر بیرون است (سیحانی، ۱۳۸۲، ۱۰: ۱۲۳) و خداوند درباره علم بشر فرموده است: «و ما اوتینم من العلم الا قليلاً» (اسراء: ۸۵)؛ جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است. لذا صحیح است که پیامبران در برابر علم الهی خضوع کنند و بگویند: «لا علم لنا» و اگر علمی دارند در پرتو علم نامحدود الهی است. لذا منظورشان از «لا علم لنا»، نفی علم در برابر علم و آگاهی نامحدود الهی است، نه این‌که کلاً فاقد هر گونه علم غیبی باشند.

دیدگاه دوم: پیروان این دیدگاه نیز برخی علمای عامه، مثل: ابن جریر طبری (طبری، ۱۴۱۲ق، ۲۹: ۷۶)، قرطبی (قرطبی، ۱۳۶۴، ۱۹: ۱۸) و برخی علمای وهابی (نخبةالعلماء، ۱۴۲۱ق: ۸۹-۹۱) است که از طرفی آگاهی از غیب غیرخداوند در ذائقه‌شان تلخ بوده و از طرفی هم گزارش‌های قطعی پیامبران از غیب در موضوعات خارجی در مرئی و منظر آن‌ها قرار گرفته است؛ لذا گفته‌اند: تنها غیبی که بر آدمیان آشکار می‌گردد، غیبی است که انبیا آن را در غالب وحی دریافت می‌کنند. در صحیح بخاری باب هشتم از کتاب «اعتصام» آمده است: اگر از پیامبر ﷺ سؤالی می‌شد و وحی در آن مورد بر وی نازل نشده بود، می‌فرمود: «نمی‌دانم»، یا پاسخ نمی‌داد تا آن‌که بر آن حضرت وحی نازل می‌شد (بخاری، ۱۴۲۲ق: ۱۲۹۱).

عمده دلیل این دیدگاه برای ادعای خودشان عبارت است از:

۱. آیاتی (آل عمران: ۱۷۹؛ جن: ۲۶-۲۷) از قرآن کریم که آنان این آیات را طوری معنا کرده‌اند که غیب در آن‌ها به معنای «وحی» است و از آن نتیجه گرفته‌اند که آگاهی پیامبران از غیب، منحصر به وحی است. قائلان این قول گویند: اولاً، این آیات دلالت می‌کند که خداوند قسمتی از اسرار نهان را از طریق وحی در اختیار برخی رسولان برگزیده خود می‌گذارد تا مورد پذیرش قرار گیرند و برهانی برای گروه‌های منکر پیام‌آوران باشند. بنابراین، پیامبران به وسیله وحی از امور پنهانی گزارش می‌دهند (مراد، ۱۴۲۴ق: ۳۱۵) و آنچه مورد انکار قرار گرفته، آگاهی به غیر از وحی است. ثانیاً، قرآن مجید پس از بیان سرگذشت همسر عمران و تولد حضرت مریم(س) چنین می‌گوید: «ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک» (آل عمران: ۴۴) و هم‌چنین بعد از بیان سرگذشت نوح ﷺ و دعوت قوم خویش و مأموریت او برای ساختن کشتی

و... می‌فرماید: «تلك من انباء الغیب نوحيها اليك...» (هود: ۴۹) و نیز پس از بیان داستان حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: «ذلك من انباء الغیب نوحيه اليك» (یوسف: ۱۰۲). در این صورت، مقصود از «غیب» در آیات مورد بحث، به قرینه این آیات همان وحی است. ابن‌منذر و ابن‌مردویه روایتی از ابن‌عباس درباره آیات سوره «جن» نقل می‌کنند که او گفت: خداوند رسولانش را با وحی از غیب آگاه می‌سازد و این را غیر از خدا نمی‌داند (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ۶: ۲۷۵).

۲. قصه افک^۱، واضح‌ترین و آشکارترین دلیل است که آگاهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از غیب با وحی بود، چراکه یک ماه وحی برای پیامبر قطع شده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌دانست با این قضیه چه کند، تا این‌که آیه‌ای نازل شد و حقیقت امر را دانست (ابن‌جوزی، ۱۴۱۳ق: ۲۸۷).
ادله دیدگاه دوّم، از جهاتی مردود است:

اولاً، قائلان این دیدگاه غیب را در آیات، به معنای وحی گرفته‌اند و حال آن‌که در لغت عرب، غیب به معنای وحی نیامده است. غیب در لغت عرب به معنای «امر پنهان از حس» است و در کلمات قرآن هم به همین معنا استعمال شده است و اگر گاهی بر کلمه غیب، وحی اطلاق می‌شود، برای این نیست که معنای مستقیم غیب، وحی است، بلکه به خاطر این است که وحی از حواس مردم پوشیده و یکی از مصادیق و افراد غیب به شمار می‌آید. این از قبیل اشتباه مصادق به مفهوم است؛ یعنی تصور شده است که غیب به معنای وحی است، در صورتی که وحی یکی از مصادیق آن است، نه این‌که معنای غیب، وحی باشد، و این‌که پیامبران گزارشات غیبی به مردم داده‌اند، آن گزارشات بر آن‌ها پوشیده بود و انبیا به وسیله وحی آن‌ها را آگاه کردند؛ پس در حقیقت، وحی وسیله رسیدن به غیب است، نه این‌که غیب به معنای وحی باشد (سیحانی، ۱۳۸۲، ۱۰: ۱۴۴-۱۴۵).

ثانیاً، دلایل قرآنی‌ای وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به غیر وحی، از امور نهانی آگاه شده است. «معراج» یکی از نمونه‌های آن‌هاست (اسراء: ۱). قرآن به صراحت می‌گوید: همه این سفر برای این بود که «لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا»؛ تا به او به طور حضوری، آیات هستی و جهان کائنات را نشان دهیم. پس سفر معراج برای آموزش، تعلیم و تحصیل علم و بررسی و مطالعه عینی از جهان

۱. قصه «افک» این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه بنی‌مصطلق، عایشه را همراه خود برده بود. موقع برگشت از این غزوه، عایشه در یکی از منزل‌های نزدیک مدینه جا مانده بود. شخصی به نام صفوان بن معطل سلمی، او را به کاروان رساند. در این هنگام، دست منافقان فرصت افتاده، به او تهمت زنا دادند تا آیه ۱۱ سوره نور نازل شد و او را از این تهمت بری نمود (نوری، ۱۴۱۷ق، ۲: ۱۰۳).

هستی بود که برای مردم پنهان و مخفی بود؛ با وجود این، چگونه می‌توان علم پیامبر را محدود به آموشد جبرئیل کرد؟!

دیدگاه سوم: نظر فیلسوفان، متکلمان، مفسران و دانشمندان شیعه و عده کثیری از دانشوران و محققان اهل سنت چون: فخر رازی (رازی، ۱۴۰۴ق، ۳: ۱۲۷-۱۲۸)، ابن حجر هیتمی (هیتمی، بی‌تا: ۲۲۲-۲۲۳)، ابن تیمیه (ابن تیمیه، ۱۴۲۶ق، ۲۷: ۴۹۷-۴۹۹) و... است که علم غیب را حقیقتاً و مستقلاً از آن خدای سبحان می‌دانند و احدی از آن خبر ندارد، ولی جایز است این علم که بالذات از آن خداوند است، به انبیا نیز داده شود؛ البته آگاهی از غیب آن‌ها بالذات نخواهد بود، بلکه به تعلیم و موهبت الهی بدون اکتساب خواهد بود. و این علم غیب از ضروریات رسالت آن‌هاست، تا دلیل بر صدق نبوتشان باشد و آن‌ها هم در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، آگاهی از غیب را از خودشان نشان داده‌اند.

قائلان این دیدگاه برای اثبات نظر خودشان، به دلایل نقلی از آیات و روایات و دلیل عقلی تمسک می‌جویند، اما از آن‌جا که مهم‌ترین ادله آن‌ها آیات قرآن کریم است، در این مقاله به آن اکتفا می‌شود. این آیات بر دو گروهند:

گروه اول: آیات اجمالی علم غیب

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ» (آل عمران: ۱۷۹)؛ خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه نمی‌کند، ولی از میان رسولان خود، هرکس را بخواهد، برمی‌گزیند. از آن‌جا که نظام عالم هستی بر اساس استفاده مسببات از اسباب و نتایج از مقدمات آن‌ها تأسیس شده است و آن اسباب در آگاهی از غیب کاربردی ندارند، لذا عموم افراد بشر از غیب آگاهی ندارند، اما این قانون یک استثنا در این آیه، به وسیله «لکن» استدراک و استثنا و «مِن» بیانیه و ظرف حال از «مَنْ يَشَاءُ» دارد و آن این‌که خداوند از میان افراد بشر، رسولان خود را برمی‌گزیند و اسباب کاشف از غیب را برای آن‌ها ایجاد می‌کند و مقداری از اسرار نهان را در اختیار آن‌ها می‌گذارد (ابن عاشور، بی‌تا، ۳: ۲۹۴؛ مکارم، ۱۳۷۱، ۷: ۲۳۲).

۲. «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» (جن: ۲۶-۲۷)؛ دانای غیب اوست و هیچ‌کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبانی از پیش رو و پشت سر برای آن‌ها قرار می‌دهد.

مفاد «عالم الغیب» مبنی بر حصر کلی است، که غیب به طور اطلاق اختصاص به آفریدگار دارد و به هرچه که ذاتاً غایب است، احاطه ذاتی و قیومی دارد و هیچ موجودی و مخلوقی بر

آن‌ها احاطه ندارند. و این حصر کلی و عمومیت «فَلَا يُظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا»، با جمله: «إِلَّا مَنْ أَرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» شکسته شده و به صورت عام مخصص درآمده است. و این استثنا، استثنای از کلمه «أحداً» است و جمله «من رسول»، بیان جمله «مَنْ أَرْتَضَىٰ» است؛ در نتیجه می‌فهماند که خدای تعالی هر پیغمبری از پیامبران را که بخواهد، به مقداری از غیب مختص به خودش آگاه می‌سازد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۲۰: ۵۳). سپس می‌فرماید: خداوند مراقبانی از پیش رو و پشت سر همراه او می‌فرستد (که او را از هر گونه انحراف حفظ کند). این تعبیر هم دلیلی بر مقام عصمت پیامبران و هم تأکیدی است بر علم آن‌ها بر اسرار غیب.

گروه دوم: آیات تحقیق و فعلیت علم غیب

آیاتی در قرآن کریم است که به روشنی گواهی می‌دهند، پیامبران در موارد مخصوصی از غیب خبر داده‌اند و از امور پنهان از حس آگاه شده‌اند؛ در حقیقت، آن نویدی که در آیات گروه اول داده شد، در آیات گروه دوم، جامه تحقق پوشیده و آن «امکان» به مرحله «فعلیت و تحقق» رسیده است و در پاره‌ی از موارد از غیب خبر داده‌اند و یا از غیب آگاه شده‌اند؛ مثل آیات داله بر آگاهی از غیب حضرت آدم (بقره: ۳۱-۳۳)، حضرت یعقوب (یوسف: ۴-۶)، حضرت سلیمان (نمل: ۱۶-۲۲)، حضرت عیسی (آل‌عمران: ۴۹؛ صف: ۶) و پیامبر گرامی اسلام ﷺ (اسراء: ۱؛ نجم: ۱۱-۱۸؛ تحریم: ۳؛ فتح: ۲۷).

بنابراین، به نظر علما و اندیشمندان شیعه و عده مشهور از علمای اهل سنت، با استدلال به آیاتی از قرآن متفقاً قائلند که انبیا با متصف شدن به صفات و کمالات فوق بشری، به تعلیم خداوند توانایی آگاهی از مسائل نهفته و اسرار ناشناخته دارند. تنها اختلافشان در گستره علم غیب آن‌هاست که: آیا وسعت آگاهی آن‌ها به جزئیات و وقایع خارجیه معلوم است یا نه؟ بر فرض معلوم بودن چنین علمی، آیا قلمرو آن محدود است یا عمومیت دارد؟ در صورت تعمیم، آیا آگاهی آن‌ها بالفعل است؟ یعنی در هر حالی، از این آگاهی برخوردارند و یا آگاهی آن‌ها منوط به اراده و خواست آن‌هاست و یا مشروط به حصول شرایط و لوح محو و اثبات است؟

این عده از علمای اهل سنت معتقدند، اطلاع انبیا بر بعضی امورات غیبی، امری مسلم است و از امت‌های گذشته، خبرهای متواتر قطعی است که انبیای پیش از پیامبر اسلام ﷺ، از امورات غیبی خبر داده‌اند و ملزم به آن می‌باشند و منعی هم از سوی شارع در چنین عقیده‌ای وارد نشده است (سیدجلینید، بی تا: ۸۱). و از خصایص رسول اکرم ﷺ این است که علم و آگاهی بر همه چیز، حتی اخبار از امورات غیبیه داشته است (سلیم کیلانی، ش ۴۵: ۴) و خبرهای غیبی قطعی، از رسول

گرامی اسلام ﷺ از آنچه بوده و خواهد بود صادر شده است و آنچه از آینده خبر داده است، مثل واقع است، چون ایشان مخبر صادق می‌باشد و هر آنچه از آینده خبر داده‌اند، به ناچار محقق می‌شود (عینی، بی تا، ۱۷: ۱۸۶). البته لازمه این مطلب آن نیست که آن حضرت احاطه کلی و جزئی بر امورات داشته است، بلکه به گفته این‌همام، اخبار رسول اکرم ﷺ از امورات غیبیه، محدود به برخی مغیبات به اعلام خداوند بوده است (افغانی، ۱۴۱۶ق، ۲: ۹۳۱).

اما بنا بر مذهب شیعیان اثناعشری، پیامبران و امامان که حلقه ارتباط انسان به فراسوی طبیعت و آموزگاران قوانین خداوندی برای بشریت هستند، دارای ویژگی‌های خاصی از عصمت و آگاهی از غیبند که انبیا با وحی، الهام و علم لدنی، و ائمه معصومین علیهم‌السلام با الهام و علم لدنی، متصل به خزانه غیب الهی بوده و آگاه به امور غیبی و دینی هستند. البته در وسعت آگاهی آن‌ها، علما و محققان شیعه اختلاف دارند. در این باره، پنج نظر و گرایش فکری وجود دارد:

نظر اول: توقف در حدود علم غیب پیامبران و ائمه علیهم‌السلام

قائلان این قول، برخی فقها و اصولیون چون شیخ انصاری (انصاری، بی تا، ۱: ۳۷۴) بر این باورند که پیامبران و ائمه علیهم‌السلام به طور اجمال از اسرار غیب باخبرند و خداوند عالم هرچه مصلحت بداند و لازم باشد به آن‌ها تعلیم می‌کند، اما محدوده علم غیب آن‌ها چگونه و چه اندازه است؟ برای ما روشن نیست، چون عمده دلیلی که در این باره وجود دارد، روایاتی است که به دست ما رسیده است، ولی این روایات، مضامین گوناگونی دارند که بعضی دلالت می‌کنند بر این که معصومان علیهم‌السلام، ماکان و مایکون (آنچه بوده و آنچه خواهد بود) را می‌دانند و برخی دلالت می‌کنند بر این که آنان هرگاه بخواهند و یا به چیزی توجه کنند، از آن آگاه می‌شوند و عده‌ای از آن‌ها دلالتشان بر «لوح محو و اثبات» است و گروه دیگر از احادیث، آگاهی آن‌ها را از غیب انکار کرده‌اند.

نظر دوم: محدود بودن علم غیب انبیا و ائمه علیهم‌السلام

عده‌ای از محققان و برجستگان تاریخ کلام، فقه و تفسیر شیعه، مانند: شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۳ق (الف): ۶۷؛ مفید، ۱۴۱۳ق (ب)، ۱۱۴؛ مفید، ۱۴۱۳ق (ج)، ۶۹-۷۰)، سیدمرتضی (سیدمرتضی، ۱۴۰۵ق، ۱: ۲۸۲؛ سیدمرتضی، ۱۲۵۰ق: ۱۷۵ و ۱۷۶؛ سیدمرتضی، ۱۴۱۰ق، ۲: ۲۶ و ۴۱)، شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۸۲، ۱: ۲۴۵ و ۲۵۲؛ طوسی، ۱۳۷۵: ۱۹۲) و... بر این باورند که: آگاهی از غیب انبیا و ائمه علیهم‌السلام تا آن‌جا که ارتباط با هدایت انسان‌ها دارد، بالفعل است، اما علم آن‌ها به موضوعات خارجی و رویدادهای آن، محدود می‌باشد، به طوری که برخی از این‌ها

بر این باورند که اعتقاد به آگاهی انبیا و ائمه علیهم السلام از تمام حوادث و موضوعات خارجی، غلو در حق آنان است (ابن شهر آشوب، ۱۳۶۹، ۱: ۲۱۱). دلیل این دیدگاه بر محدود بودن آگاهی از غیب پیامبران و ائمه علیهم السلام: آیات قرآن کریم (لقمان: ۳۴)، روایات دال بر اختصاص بعضی علوم به خداوند (صدوق، ۱۴۰۳، ۱: ۲۹۰؛ صفار، ۱۴۰۴، ۲: ۱۱۱)، روایات تفاضل انبیا و ائمه علیهم السلام در مراتب علم (صفار، ۱۴۰۴، ۲: ۴۷۹؛ ح ۱ و ۲؛ کلینی، ۱۳۶۵، ۱: ۲۷۵، ح ۳ و ۲) و احادیث اخفای بعضی علوم از خلق (کلینی، ۱۳۶۵، ۱: ۲۵۵، ح ۱ و ۲) است.

نظر سوم: مشروط بودن علم غیب پیامبران و ائمه علیهم السلام

قائلان این قول، مانند محمدحسین آل کاشف الغطا (کاشف الغطا، ۱۴۰۸ق: ۱۸۸-۱۹۰)، معتقدند علم خداوند به تمام حقایق در ارتباط با «لوح محفوظ» است، اما علم انبیا و ائمه علیهم السلام به همه حقایق عالم، در ارتباط با «لوح محو و اثبات» می باشد. در این مرحله، شخص عالم از علل حوادث آگاه است، اما ممکن است تمام شرایط و موانع آن نزد او روشن نباشد، و لذا نمی تواند به طور قطع از وقوع حوادث خبر دهد، اما به طور مشروط می تواند. و این همان چیزی است که در لسان آیات و روایات، از آن به «لوح محو و اثبات» تعبیر شده است (مکارم، ۱۳۷۱، ۷: ۲۵۲-۲۵۳). دلیل این نظر، روایاتی از ائمه علیهم السلام است که اگر آیه «ام الكتاب» نبود، از حوادث گذشته و آینده خبر می دادند (حویزی، ۱۴۱۷ق، ۲: ۵۱۲).

نظر چهارم: آگاهی از غیب به اراده و خواست انبیا و ائمه علیهم السلام

دیدگاه چهارم، که برخی آن را نظریه مشهور شیعه دانسته اند (لواسانی، ۱۴۲۵ق، ۲: ۱۶۱) نظر عده ای از محدثان، اصولیون و مفسران، مانند: شیخ حر عاملی (عاملی، ۱۴۲۳ق: ۵۲۰؛ عاملی، ۱۴۱۸ق، ۱: ۴۱۹)، میرزا حبیب الله رشتی (رشتی، بی تا: ۱۷) و جعفر سبحانی (سبحانی، ۱۳۸۲، ۱: ۱۱۵ و ۱۶۷) است که آگاهی معصومان علیهم السلام را از امور غیبی، به اراده و خواست آنان پیوند می زند؛ بدین معنا که آن ها «جمالاً» به همه امور آگاهند و به تأیید الهی می توانند دیوارهای زمان و مکان را هرگاه اراده کنند، درنوردند و از گذشته و آینده آگاهی یابند. ناگفته پیداست که این خواستن و دانستن، وابسته به وجود مصلحت و گره خورده با حکمت است و چه بسا پیامبر یا امام نخواهد و در نتیجه نداند، اما همواره آنچه حجت پروردگار را از دیگران جدا می سازد و او را در جایگاهی برتر از همه می نشانند، این است که اگر او بخواهد از چیزی آگاه شود، می تواند و به اصطلاح حالت «بسط» بر آن ها دست دهد، از اسرار غیبی باخبر شود، و در حالی که این اراده گرفته شود و به اصطلاح حالت «قبض» حاصل گردد، این امور موقتاً پنهان

می‌شود. دلیل قائلان این قول، روایات دالّ بر آگاهی ائمه علیهم‌السلام به اراده و خواستِ خودشان و روایات قبض و بسط است (کلینی، ۱۳۶۵، ۱: ۲۵۶-۲۵۷).

نظر پنجم: آگاهی بالفعل از غیب پیامبران و ائمه علیهم‌السلام

بسیاری از اندیشمندان و محققان، مانند: نوبختیان (صدوق، ۱۴۱۳ق: ۶۷)، آخوند خراسانی (خراسانی، ۱۴۱۴ق: ۲۷۹)، محمدحسین مظفر (مظفر، بی‌تا: ۱۲-۱۳)، علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۳۸۰، ۲: ۲۴۳-۲۴۷) و جوادی آملی (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ۶: ۱۵۹) از علم غیب فعلی و مطلق پیامبران و ائمه علیهم‌السلام جانب‌داری می‌کنند و بر این باورند که بندگان برگزیده الهی همواره از همه امور مربوط به حال، گذشته و آینده آگاهند و چیزی از رویدادهای جهان بر آنان پوشیده نمی‌ماند. محقق لاری این دیدگاه را نظر مشهور علما دانسته و گفته است: عموم کمیت علم پیامبر و ائمه علیهم‌السلام و فعلی بودن کیفیت آن، نظر ظاهر مشهور علما، بلکه اعتقاد تمامی دانشمندان و علمای امامیه است (لاری، ۱۳۶۴: ۷).

مراد از علم حضوری انبیا و ائمه علیهم‌السلام، بدین معنا که علم باطنی فطری لدنی موهوبی از جانب خداوند عالم است، با الهام و وحی مع‌الواسطه یا بلاواسطه و یا با هر اسبابی، به انبیا و اوصیای آن‌ها اختصاص دارد. و این علم نه علم ظاهری کسبی است که مشترک بین تمام افراد بشر است (لاری، ۱۳۶۴: ۲-۳) و نه از علم به نحو علّیت و معلولیت که از خصایص ذات واجب‌الوجود است، که احدی از ممکنات قطعاً در آن با او شرکت ندارند، بلکه مراد از علم حضوری انبیا و ائمه علیهم‌السلام انکشاف معلومات است نزد او فعلاً؛ در مقابل، انکشاف شأنی بر او با قوه و اراده است: «لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء» (بقره: ۲۵۵). علم خدا، عین ذات اوست و به آن نتوان احاطه رسانید؛ پس مورد احاطه به معلومات است و استثنا فرموده هر مقداری که خویش بخواهد و برگزیدگانش از معلومات خود احاطه دهد و استثنا قطعاً تحقق یافته است، و خداوند قادر است هر مقداری بخواهد، به پیغمبر یا امام از معلومات خود، به آن‌ها علم دهد و قادر است آن‌ها را به همه چیز آگاه کند و او بر همه امور تواناست (طباطبایی، ۱۳۸۰، ۲: ۲۳۶؛ لاری، ۱۳۶۴: ۳).

از بین دیدگاه‌های پنج‌گانه قلمرو علم غیب انبیا و ائمه علیهم‌السلام، این دیدگاه دارای قوی‌ترین ادله و حجت‌ها از آیات قرآن کریم است؛ مانند آیه تطهیر (احزاب: ۳۳) که شأن نزولش درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام است و بر رفع رجس اعم از پلیدی و قذارت ظاهری و باطنی دلالت می‌کند، نه دفع آن... و هیچ رجس باطنی بالاتر از جهل و نادانی است؛ پس به موجب آیه شریفه باید به

چیزی جاهل نباشند، وگرنه با آیه «تطهیر» سازش ندارد و خلاف مدلول مطابقی آیه است، زیرا جهل بودن، با عموم ذهاب رجس و کبرای کلی منافات دارد (طباطبایی، ۱۳۸۰، ۲: ۲۳۲-۲۳۳). بنابراین، آیه شریفه که ناظر بر عموم بردن رجس از «اهلبیت» و تطهیر آنها و برگزیدن و اصطفا‌ی از جمیع نقص‌های ظاهری و باطنی و شوائب کدر و ظلمات و تاریکی‌های جهل و سهو است، بر عمومی بودن علم ائمه علیهم‌السلام و فعلیت آن دلالت دارد (لاری، ۱۳۶۴: ۱۲). و از آیه «علم الکتاب» (نمل: ۴۰) استفاده می‌شود که جماعتی - که بر حسب روایات، ائمه علیهم‌السلام می‌باشند (کلینی، ۱۳۶۵، ۱: ۲۵۷) - عالم به کل کتابند، زیرا از سوی «علم» مصدر است و در علم اصول فقه بیان شده که مصدر مضاف مفید عموم است. و از سوی دیگر، مفرد محلی به «الف و لام» نیز بر عموم دلالت دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق: ۱۶۶). پس از دو جهت «علم الکتاب» بر عموم دلالت دارد. و کسی که عالم به کل کتاب باشد، آگاهی به اسرار غیب فعلی خواهد داشت. و روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام مانند: حدیث ثقلین (صدوق، ۱۳۷۸ق، ۲: ۳۰-۳۱)، روایات خزانه‌دار علم (کلینی، ۱۳۶۵، ۱: ۱۹۳)، روایات علم ماکان و مایکون (صفا، ۱۴۰۴ق: ۱۲۷)، احادیث اسم اعظم (کلینی، ۱۳۶۵، ۱: ۲۳۰)، روایات کانون علم (کلینی، ۱۳۶۵، ۱: ۲۲۱)، احادیث لوح محفوظ (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۲۶: ۲۴۴) و براهین عقلی مانند: قاعده لطف، قاعده مقتضی و عدم مانع و قاعده افضلیت (گیلانی، بی‌تا، ۱: ۱۵۶-۱۶۱) است که با صراحت و وضوح بر آگاهی بالفعل از غیب پیامبران و ائمه علیهم‌السلام دلالت می‌کنند.

علم غیب اولیا در عهدین و قرآن

باور هر سه ادیان، یهود، مسیح و اسلام، غیر از بعضی علما و فرقه‌هایی از اهل سنت، به امکان آگاهی اولیا از غیب است. اعتقاد پیروان عهد قدیم، این است که انسان بر اثر طهارت نفس، تحت نفوذ الهی قرار می‌گیرد و ناخودآگاه از الهام پُر می‌شود و به وسیله الهام و بهره‌مندی از «بت قول» از امور غیبی آگاه می‌گردند و از امور نامحسوس آن گزارش می‌دهند (پیترز، ۱۳۸۴: ۴۳-۴۴). در کتاب گنجینه‌ای از تلمود «بت قول» چنین توصیف شده است: بت قول، طریقه‌ای است فوق طبیعی برای ابلاغ اراده و فرمان الهی به انسان‌ها، مخصوصاً از هنگامی که یهودیان از داشتن نبی و پیامبر محروم شده‌اند. پس از فوت، حجی، زکریا و ملاکی، که آخرین پیامبران یهود بودند، روح القدس، از ملت اسرائیل دور شد. معهذاً، ایشان با «بت قول»، اطلاعات و فرمان‌هایی از جانب خداوند دریافت می‌داشتند (کهن، ۱۳۸۲: ۶۷). فی‌المثل یوحنا کاهن اعظم، از درون قدس الاقدس یک بت قول شنید که می‌گفت: جوانانی که برای جنگ

علیه دشمنان به انطاکیه رفته‌اند، پیروز شده‌اند و یا هنگامی که سلیمان می‌خواست اعلام کند که مادر واقعی طفلی که دو زن ادعا می‌کردند، فرزند آن‌هاست، کدام یک است، بت قول اعلام داشت: این زن، مادر اوست (اول پادشاهان، ۳: ۲۷).

در مسیحیت، ایمان‌داران واقعی و پیروان مسیح (ﷺ) به وسیله روح‌القدس، تولد تازه یا تولد روحانی پیدا می‌کنند و به این وسیله، بینا و شنوا از امور نهانی و غیبی می‌شوند (انجیل یوحنا، ۳: ۸-۳؛ نامه به تیتس، ۳: ۵-۴، انجیل یوحنا، ۲۰: ۱۱-۲۲). به نزول روح‌القدس است که مصنفان کتب عهد جدید، الهامی از حقایق روحانی و حوادث آینده به ایشان القا و افاده می‌شد و به وسیله الهامات روح‌القدس حوادث معروفه را با حقایق مقررّه تألیف کردند. در کتاب دوم پطرس آمده است: «مردان از جانب خدا به روح‌القدس مجذوب شده، سخن گفته‌اند» (دوم پطرس، ۱: ۱۲).

و بر اساس مکتب اسلام، علم غیب اولیا حاصل علم و عمل است. علم و عمل به منزله دو بال نفس ناطقند که به اندازه پیروی این دو بال از عوالم بی‌پایان پرواز می‌کنند؛ پروازی که نشئت شهادت داخل به عالم غیب به وسیله الهام است. آموزه الهام به اولیا، طریقی از اشراق معرفت است. قرآن، روایات و تاریخ، اولیایی را نشان می‌دهد که پیامبر نبوده‌اند، اما در پرتو تکاپوی معنوی، الهام رحمانی را دریافت می‌کنند و آگاه از غیب می‌شوند.

بهترین شاهد بر علم غیب اولیا در کتاب مقدس و قرآن، آگاهی از امور غیبی حضرت مریم است که فرشته وحی بر او می‌آید و او را از صاحب فرزند شدنش بدون شوهر خبر می‌دهد. در کتاب مقدس آمده که فرشته به مریم گفت: «روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلا بر تو سایه خواهد افکند. از این جهت، آن مولود مقدس پسر خدا خوانده خواهد شد» (لوقا، ۱: ۳۵-۳۰).

قرآن داستان حیرت‌انگیز او را چنین نقل می‌کند: هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [وجود با عظمتی] از طرف خودش بشارت می‌دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است، در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود و از مقربان (الهی) است. و با مردم، در گاهواره و در حالت کهولت (و میان سال شدن) سخن خواهد گفت و از شایستگیان است»، (مریم) گفت: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟!» فرمود: «خداوند، این گونه هر چه را بخواهد، می‌آفریند! هنگامی که چیزی را مقرر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می‌گوید: «موجود باش!» آن نیز فوراً موجود می‌شود (آل عمران: ۴۵-۴۷).

نتیجه

بر اساس منابع عهدین و قرآن، گرچه در نگرش صفات الهی تفاوتی وجود دارد، درباره علم نامتناهی الهی بین آن‌ها هماهنگی است که علم غیب خداوند، ذاتی و مطلق و بدون وابسته به قید کم و کیف می‌باشد و آن مانند علم به آشکار، از صفات ذاتی اوست.

اما پیامبران در عهدین دارای روح القدس بوده و از غیب اطلاع داشتند و در بسیاری اوقات، امورات آینده را بدون تمیز زمان مشاهده می‌کردند؛ فقط اختلاف درباره عیسی مسیح است که: آیا او بنده و پیامبری همانند پیامبران گذشته الهی است که به وسیله پر شدن روح خدا از غیب اطلاع پیدا می‌کند و یا این که او موجودی همانند خداست که به شکل انسان درآمده و آگاهی از غیب او هم همانند علم غیب الهی خواهد بود؟ اما علم غیب انبیا بر اساس مکتب اسلام درباره موضوعات خارجی مورد نزاع بوده و دارای دو دیدگاه متفاوت است؛ برخی اشخاص و فرقه‌های اهل تسنن مثل وهابیت قائلند که غیب را جز خدای متعال، افراد دیگری ولو نبی مرسل نمی‌داند و معتقدان آن را بر غیر خداوند، با دلایل واهی به کفر و شرک متهم می‌کنند؛ در مقابل، شیعیان و عده مشهوری از اهل تسنن معتقدند، انبیا با تعالیم الهی عالم به غیب بوده‌اند و فقط اختلاف در وسعت آگاهی آن‌هاست.

اما درباره علم غیب اولیا، باور هر سه ادیان، یهود، مسیح و اسلام غیر از بعضی علما و فرقه‌هایی از اهل سنت، به امکان آگاهی اولیا از غیب است که در یهودیت به وسیله الهام و بهره‌مندی از «بت قول»، در مسیحیت به وسیله «روح القدس» و بر اساس مکتب اسلام به وسیله «علم و عمل» است که علم و عمل به منزله دو بال نفس ناطقند که به اندازه پیروی این دو بال از عوالم بی‌پایان پرواز می‌کنند؛ پروازی که نشئت شهادت داخل به عالم غیب به وسیله الهام است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. کتاب مقدس.
۳. ابن باز، عبدالعزیز، (۱۴۲۰ق)، مجموع فتاوی، ریاض، ریاسة ادارة البحوث العلمية و الافتاء.
۴. ابن تیمیه، تقی‌الدین ابوالعباس احمد، (۱۴۲۶ق)، مجموع الفتاوی، بیروت، دارالوفاء.
۵. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، (۱۴۱۳ق)، دفع شبهة التشبیه با کف التنزیه، اردن، دارالامام النووی.

۶. ابن حجر هیتمی، احمد شهاب‌الدین، (بی تا)، *الفتاویٰ الحدیثیه*، بیروت، دارالفکر.
۷. ابن شهر آشوب، محمد، (۱۳۶۹ق)، *متشابه القرآن و مختلفه*، قم، دارالبیید للنشر.
۸. ابن عاشور، محمد، (بی تا)، *التحریر و التنویر*، بی جا، بی نا.
۹. ابن عبدالوهاب، محمد، (بی تا)، *مجموعه المؤلفات*، سعودیه، جامعه الامام محمد سعودیه.
۱۰. _____ (۱۴۲۰ق)، *اصول الايمان*، سعودیه، وزارة الشؤون الاسلامیه و الاوقاف و الدعوة و الارشاد.
۱۱. ابن قیصر افغانی، ابو عبدالله شمس‌الدین، (۱۴۱۶ق)، *جهود علماء الحنفیه فی ابطال عقائد القبوریه*، بی جا، دارالسمیعی.
۱۲. ابن منظور، محمد، (۱۴۱۵ق)، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر و دارالصاد.
۱۳. آخوند خراسانی، محمدکاظم، (۱۴۱۴ق)، *کفایة الاصول*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۱۴. استید، کریستوفر، (۱۳۸۰)، *فلسفه در مسیحیت*، عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان مذاهب.
۱۵. امینی، عبدالحسین، (۱۴۱۶ق)، *الغدیر*، قم، مرکز الغدیر.
۱۶. انصاری، مرتضی، (بی تا)، *فرائد الأصول*، قم، دفتر نشر اسلامی.
۱۷. بخاری، محمد، (۱۴۲۲ق)، *صحیح بخاری*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۸. پایک، نلسون، (۱۳۷۴)، *کلام فلسفی*، ابراهیم سلطانی و احمد نراقی، تهران، صراط.
۱۹. پیترز، اف ئی، (۱۳۸۴)، *یهودیت و مسیحیت و اسلام*، حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
۲۰. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۹)، *سیره پیامبران در قرآن*، قم، اسراء.
۲۱. حسینی لواسانی، محمد، (۱۴۲۵ق)، *نورالافهام*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۲۲. رازی، فخرالدین، (۱۴۱۸ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۳. راغب اصفهانی، حسین، (۱۴۱۲ق)، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دارالشامیه.
۲۴. رشتی، حبیب‌الله، (بی تا)، *بدائع الافکار*، قم، مؤسسه آل‌البتیت.
۲۵. زحیلی، وهبه بن مصطفی، زحیلی و رهبة بن مصطفی، (۱۴۱۸ق)، *تفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة*، بیروت، دارالفکر.
۲۶. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۲)، *منشور جاوید*، قم، مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
۲۷. سلیم کیلانی، عبدالقادر، *علم الغیب*، مجله الحقایق، ش ۴۵.
۲۸. سیدجلیند، محمد، (بی تا)، *الوحی و الانسان*، قاهره، قبا.
۲۹. سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، (۱۳۸۲)، *درآمدی بر الهیات تطبیقی اسلام و مسیحیت*، قم، فروشگاه.
۳۰. سیوطی، جلال‌الدین، (۱۴۰۴ق)، *الدر المنتور فی تفسیر المأثور*، قم، کتاب‌خانه آیه‌الله مرعشی نجفی.
۳۱. شاذلی، سید بن قطب، (۱۴۱۲ق)، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دارالشروق.
۳۲. شریف مرتضی، علی، (۱۴۰۵ق)، *رسائل الشریف المرتضی*، قم، دارالقرآن الکریم.

۳۳. _____ (۱۲۵۰ق)، تنزیه الانبیا، قم، انتشارات الشریف المرتضی.
۳۴. _____ (۱۴۱۰ق)، الشافی فی الامامة، تهران، مؤسسة الصادق علیه السلام.
۳۵. شوکانی، محمد، (۱۴۱۴ق)، فتح القدير، دمشق، دار ابن کثیر.
۳۶. شیخ حر عاملی، محمد، (۱۴۲۳ق)، فوائد الطوسیة، قم، مکتبه المحلاتی.
۳۷. _____ (۱۴۱۸ق)، فصول المهمة فی اصول الأئمة، قم، مؤسسة معارف اسلامی امام رضا علیه السلام.
۳۸. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، (۱۴۰۳ق)، خصال، قم، جامعه مدرسین.
۳۹. شیخ طوسی، محمد، (۱۳۸۲)، تلخیص الشافی، قم، المحبین.
۴۰. _____ (۱۳۷۵)، الاقتصاد الهادی الى طریق الرشاد، تهران، کتابخانه جامع چهل ستون.
۴۱. شیخ مفید، محمد بن نعمان، (۱۴۱۳ق)، اوائل المقالات، قم، المؤتمر العالمي للشيخ مفید.
۴۲. _____ (۱۴۱۳ق)، الفصول المختاره، قم، المؤتمر العالمي للشيخ مفید.
۴۳. _____ (۱۴۱۳ق)، المسائل العکبریه، قم، المؤتمر العالمي للشيخ مفید.
۴۴. شهیدنای، زین الدین، (۱۴۱۶ق)، تمهید الاصول، خراسان، دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۵. صفار، محمد، (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی.
۴۶. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۷. _____ (۱۳۸۰)، مجموعه رسائل، رساله «علم امام»، قم، بوستان کتاب.
۴۸. طبری، ابی جعفر محمد، (۱۴۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه.
۴۹. عروسی حویزی، عبدربه، (۱۴۱۷ق)، نورالتقلین، قم، اسماعیلیان.
۵۰. عینی، بدرالدین، (بی تا)، عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۵۱. فیومی، احمد، (۱۴۰۵ق)، مصباح المنیر، ایران، دارالهجره.
۵۲. قرطبی، محمد، (۱۳۶۴)، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو.
۵۳. قمی، عبدالله، (۱۳۵۶ق)، الصراع بین الاسلام و الوثنیة، قاهره، المطبعة السلفیه.
۵۴. کاشف الغطا، محمدحسین، (۱۴۰۸ق)، جنة المأوی، بیروت، دارالاضواء.
۵۵. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۵)، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۵۶. کهن، ابراهام، (۱۳۸۲)، گنجینه ای از تلمود، امیرفریدون گرگانی، تهران، اساطیر.
۵۷. گیلانی، محمد، (بی تا)، الفیه علی هامش علم الائمه، قم، دارالنشر اسلامی.
۵۸. مبشر، اسدالله، (۱۳۶۶)، مبانی مسیحیت، بابل، کتابسرای بابل.
۵۹. مبلغی آبادان، عبدالله، (بی تا)، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، بی جا، بی نا.
۶۰. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۴ق)، بحار الانوار، بیروت، الوفاء.
۶۱. مراد، یحیی، (۱۴۲۴ق)، عالم الغیب بین الوحی و العقل، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۶۲. مظفر، محمدحسین، (بی تا)، علم الامام، بی جا، بی نا.
۶۳. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱)، پیام قرآن، قم، مطبوعات هدف.

۶۴. میشل، توماس، (۱۳۷۷)، کلام مسیحی، حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
۶۵. نجفی لاری، سید عبدالحسین، (۱۳۶۴)، معارف سلمانیه، بی جا، نمایشگاه و نشر کتاب.
۶۶. نخبة العلماء، (۱۴۲۱ق)، اصول الايمان في ضوء الكتاب والسنة، سعودية، وزارة الشؤون الاسلامية.
۶۷. نووی، محمد، (۱۴۱۷ق)، اللبید لكشف معنى القرآن، بیروت، دارالکتب.